

## فصل هفتم

## کنفرانس دولتی در مسکو

اگر سمبول تصویر فشرده ای باشد، پس انقلاب سمبول ساز زبردستی است، زیرا همه ی پدیده ها و روابط را به شکل فشرده ارائه می دهد. منتها سمبولیزم انقلاب بیش از حد شکوهمند است؛ و به آسانی در کار خلاق افراد نمی گنجد. به این دلیل، انعکاس هنری بزرگ ترین درام های توده ای بشریت سخت کم رنگ اند.

کنفرانس دولتی مسکو چنان که از پیش انتظار می رفت، با شکست کامل خاتمه یافت. این کنفرانس نه چیزی آفرید و نه تصمیمی گرفت. با این حال، کنفرانس دولتی مسکو تصویر ارزشمندی از انقلاب به دست مورخ داده است - گرچه تصویری منفی که در آن نور چون سایه رخ می نماید، ضعف به هیئت قوت جولان می دهد، آزمندی بی غرضی جلوه می کند، و خیانت عالی ترین فضایل به نظر می رسد. قوی ترین حزب انقلاب، که فقط ده هفته ی بعد بر مسند قدرت قرار گرفت، به عنوان نیروی بی مقدار در پشت دیوارهای کنفرانس نگاه داشته شد. در همان حال، "حزب سوسیالیزم تکاملی" که کمتر کسی نامش را شنیده بود، جدی گرفته شد. کرنسکی به مثابه ی مظهر مجسم نیرو و اراده میدان دار شد. از ائتلاف، که ز هوارش مدت ها پیش در رفته بود،

به عنوان وسیله ی نجات سخن رفت. مقدم کورنیلوف آن منفور توده های میلیونی سربازان را به عنوان رهبر محبوب ارتش و مردم شادباش گفتند. سلطنت طلب ها و افراد صدسیاه عشق خود را به مجلس مؤسسان به رخ کشیدند. همه ی کسانی که در شرف بازنشستگی از صحنه ی سیاست بودند، چنان رفتار کردند که انگار قرار گذاشته بودند بهترین نقش های خود را برای واپسین بار بر صحنه ی تئاتر بازی کنند. همه دلشان می خواست با تمام قوا فریاد بکشند: این است آن چه می خواستیم باشیم! اگر مزاحمان نشده بودند، این است آن چه یقیناً می بودیم! اما کارگران و سربازان و دهقانان و ملیت های ستمدیده مزاحمشان شده بودند. ده ها میلیون "برده ی طاغی" مزاحمشان شده و نگذاشته بودند که آن ها وفاداری خود را به انقلاب ثابت کنند. در مسکو، همان جا که پناهگاهی می جستند، اعتصاب به دنبالشان در رسیده بود. این دو هزار و پانصد تن، معذب از "عناصر سیاه"، "جهالت" و "عوام فریبی"، تپیده در صحنه ی تئاتر، تلویحاً با یکدیگر موافقت کرده بودند که آن سراب نمایشی را برهم نزنند. درباره ی اعتصاب حتی یک کلمه سخن نرفت. کوشیدند از بلشویک ها به اسم نام نبرند. پلخانوف ضمن صحبت "خاطره ی غم انگیز لنین" را به یاد آورد، گویی درباره ی دشمنی حرف می زند که کاملاً تارومار شده است. بدین ترتیب، تصویر در همه ی جزئیاتش به تصاویر منفی می ماند: در این ملکوت سایه های نیمه مدفونی که خود را "نیروهای زنده ی ملت" قلمداد می کردند، رهبر راستین مردم هم ناگزیر باید چون اسکلتی سیاسی جلوه می کرد.

سوخانوف می نویسد: "آن تالار نورانی به دو نیم کاملاً مجزا از هم تقسیم شده بود: در سمت راست بورژوازی می نشست، و در سمت چپ دموکراسی.

در محل ارکستر و در جایگاه های سمت راست تعداد زیادی ژنرال دیده می شدند، و در سمت چپ افسرهای جزء و سربازها را می دیدی. رو به روی صحنه، در جایگاهی که سابقاً به خاندان سلطنت تعلق داشت، دولتمردان بلند پایه ی متفکین و کشورهای دوست می نشستند... گروه ما، یعنی چپ ترین گروه، گوشه ی کوچکی از محل ارکستر را اشغال کرده بود. " در غیاب بلشویک ها، چپ ترین گروه را پیروان مارتوف تشکیل می دادند.

در حدود ساعت چهار بعدازظهر کرنسکی هم راه با دو افسر جوان، یکی متعلق به ارتش و دیگری متعلق به نیروی دریائی، بر صحنه ظاهر شد. افسرها که مظهر قدرت حکومت انقلابی به شمار می رفتند، مثل مجسمه در پشت سر رئیس الوزراء بی حرکت ایستاده بودند. کرنسکی بر طبق قولی که قبلاً داده بود، برای نرنجاندن جناح راست از استعمال واژه ی جمهوری پرهیز کرد و به نام حکومت "کشور روسیه" به "نمایندگان سرزمین روسیه" خوش آمد گفت. مورخ لیبرال ما می نویسد: "لحن کلی نطق او به جای آن که حاکی از سربلندی و اعتماد به نفس باشد، به سبب تأثیر روزهای اخیر... از ترس نهانی خبر می داد که ناطق می کوشید با تهدیدهای گوش خراش خود رویش را بپوشاند." کرنسکی بی آن که از بلشویک ها نام ببرد، سخن رانی خود را با تکان دادن مشتی به سوی آنان آغاز کرد. هر تلاش جدیدی بر علیه حکومت "با خون و آهن سرکوب خواهد شد." هر دو جناح کنفرانس دیوانه وار به کف زدن پرداختند. کورنیلوف هم که هنوز از راه نرسیده بود، از تهدید بی بهره نماند: "هر کس، هر که می خواهد باشد، برای من اولتیماتوم بفرستد، من خود می دانم که چگونه باید او را به اطاعت از عالی ترین مرجع قدرت، و به اطاعت از خودم که رئیس کل آن مرجع عالی قدرت هستم،

و ادارم." هر چند گفته ی اخیر کرنسکی کف زدن پرشوری را به دنبال داشت، صدای این کف زدن فقط از نیمه ی چپ کنفرانس برخاست. کرنسکی دائماً از خود به عنوان "رئیس کل" نام می برد. او به این اندیشه احتیاج داشت. "من، به عنوان وزیر جنگ و رهبر کل، به شما که از جبهه به این جا آمده اید می گویم که... در ارتش اراده و قدرتی بالاتر از اراده و قدرت حکومت موقت وجود ندارد." دموکرات ها از صدای این فشنگ های پوک به وجد آمده بودند، زیرا خیال می کردند که بدین شیوه می توان از توسل به سرب دوری جست.

رئیس حکومت تأکید می کرد که: "همه ی نیروهای ارزنده ی مردم و ارتش پیروزی انقلاب را با پیروزی ارتش در جبهه مرتبط می دانستند، اما اینک امیدهای ما در گل و لای لگد مال شده اند، و ایمانمان هم لجن مال شده است." چنین بود برداشت هنرمندانه ی او از تهاجم ماه ژوئن، معذک، کرنسکی اعلام کرد که در هر حال شخصاً مصمم است که جنگ را تا پیروزی کامل ادامه دهد. او ضمن صحبت از خطر صلح به قیمت منافع روسیه -شقی که در روز چهارم اوت در پیشنهادهای پاپ برای صلح عنوان شده بود- از وفاداری بزرگ منشانه ی متفقین تجلیل کرد، و سپس افزود: "و من به نام مردم دلیر روسیه فقط و فقط می گویم: که ما توقع دیگری نداشتیم و نمی توانستیم هم توقع دیگری داشته باشیم." وقتی به افتخار دولتمردان کشورهای متفق حضار دعوت به قیام شدند، همه از جا برخاستند مگر چند تن انترناسیونالیست و بلشویک های تک افتاده ای که از طرف اتحادیه های کارگری به کنفرانس آمده بودند. در این میان شخصی از جایگاه افسرها فریاد کشید: "مارتوف،

پاشو بایست!" بر مارتوف افتخار باد که دست کم حاضر نشد در برابر بی غرضی دول متفق کرنش کند.

برای ملیت های ستمدیده ی روسیه که می کوشیدند سرنوشت خویش را خود بسازند، تحفه ی کرنسکی عبارت از موعظه ی کودگانه ای بود که جا به جا رنگی از تهدید داشت: "وقتی ما در غل و زنجیر استبداد تزاریستی - لاف غل و زنجیری را می زد که نصیب دیگران شده بود- می پوسیدیم و تباه می شدیم، هدفی جز فدا کردن خون خود در راه سعادت همه ی خلق ها نداشتیم." بدین سان به ملیت های ستمدیده توصیه می کرد که از سر حق شناسی رژیم را تحمل کنند که آنان را از حقوقشان محروم می ساخت.

راه نجات کجا بود؟ "آیا این شعله ی سرکش را در وجود خود حس نمی کنید؟... آیا احساس نمی کنید که در وجودتان نیروی لایزالی برای انضباط و فداکاری و سخت کوشی نهفته است؟... آیا در همین جا نیروی وحدت ملت را به نمایش نگذارده اید؟" این کلمات در همان روز اعتصاب مسکو ادا شدند، درست در خلال ساعاتی مه حرکت مرموز پیاده نظام کورنیلوف در شرف تکوین بود. "ما از جان خود می گذریم، اما کشور را نجات خواهیم داد." این بود سر تا ته هدیه ی حکومت انقلاب به مردم.

میلی یوکوف می نویسد: "بسیاری از شهرستانی ها کرنسکی را نخستین بار در این تالار دیدند؛ و جملگی نیمی سرخورده و نیمی خشمگین از آن جا بیرون رفتند. آن ها در برابر خود مرد جوانی را دیده بودند که چهره ای رنگ پریده و زجر دیده داشت، و هنگام صحبت مثل هنرپیشه ها رفتار می کرد... این مرد ظاهراً می کوشید کسی را بترساند و به سبک قدیم همه را تحت تأثیر

قدرت و نیروی اراده‌ی خود قرار دهد. اما به واقع فقط احساس رقت بیننده را برمی‌انگیزد.

نطق‌های سایر اعضای حکومت بیش از آن چه ورشکستگی شخصی افراد را نشان دهد، ورشکستگی نظام‌سازی کاری را برملا کرد. طرح بلند بالائی که آوکسنتیف، وزیر کشور، به دآوری ملت واگذار کرد، عبارت بود از انتصاب کمیسرهای سیار. "وزیر صنایع به سرمایه‌داران توصیه کرد که به سودهای معقول قناعت کنند. وزیر دارائی قول داد که با افزایش مالیات‌های غیرمستقیم، مالیات مستقیم طبقات دارا را کاهش دهد جناح راست بی احتیاطی به خرج داد و این کلمات را با هلهله‌های توفانی تحسین کرد، و بعداً تزلزلی خجلت زده این تحسین را ناشی از کمبود اشتیاق به از خودگذشتگی دانست به چرنوف، وزیر کشاورزی، گفته بودند لام تا کام حرف نزنند تا متحدان راستگرا از شیخ اصلاحات ارضی آزاده خاطر نشوند. لابد مصالح وحدت ملی اقتضاء می‌کرد که همه تظاهر کنند چیزی به نام مسأله زمین اصلاً وجود خارجی ندارد. سازش‌کاران هم اعتراضی به این کار نداشتند. صدای راستین دهقان حتی یک بار هم از سکوی خطابه شنیده نشد. حال آن که جنبش دهقانی در همان هفته‌های ماه اوت در سراسر کشور در زیر می‌جوشید، و آماده می‌شد تا در پانیز به شکل یک جنگ شکست‌ناپذیر دهقانی اوج بگیرد.

پس از یک روز تنفس-روزی که به شناسایی و بسیج نیروها در هر دو طرف گذشت. جلسه‌ی روز چهاردهم اوت در فضائی سخت منقبض گشوده شد. وقتی کورنیلوف در جایگاه خود ظاهر شد، نیمه‌ی راست کنفرانس به افتخار او به کف زدن‌های توفان آسا پرداخت، و نیمه‌ی چپ تقریباً یک پارچه نشسته باقی ماند. فریادهای "بایستید!" از سوی جایگاه افسرها، دشنام‌های

زشت به دنبال داشت. وقتی حکومت پدیدار شد، قسمت چپ مدت درازی به افتخار کرنسکی کف زد. میلی یوکوف گواهی می دهد که: "جناح راست هم به نوبه ی خود به نشانه ی اعتراض در این کف زدن شرکت نکرد و در جای خود نشسته باقی ماند." از امواج متخاصم و متضادالجهت آن کف زدن ها صدای نزدیک شدن نبردهای جنگ داخلی شنیده می شد. در این احوال، نمایندگان هر دو نیمه ی تالار کماکان به نام حکومت به روی صحنه می آمدند؛ و رئیس حکومت، که بر علیه فرمانده ی کل قوا اقدامات نظامی محرمانه ای به عمل آورده بود، یک لحظه هم از یاد نبرد که "وحدت خلق روسیه" را در پیکر خویش متجسم کند. کرنسکی با پیگیری نقش خود، اعلام کرد که: "من به همه پیشنهاد می کنم که مقدم ارتشمان را، که در راه آزادی و میهن شجاعانه جانبازی می کند، در وجود فرمانده ی کل قوا که در این جا حضور یافته است، تهنیت بگوئیم." کرنسکی پیرامون این ارتش در نخستین جلسه ی کنفرانس گفته بود: "امیده هایمان در گل و لای لگدمال شده اند، و ایمانمان هم لجن مال شده." اما او را چه باک؟ مگر نه آن که عبارت نجات بخش را سرانجام پیدا کرده بود؟ تالار یک پارچه از جا برخاست و به افتخار کورنیلوف و کرنسکی دیوانه وار به کف زدن پرداخت. وحدت ملت یک بار دیگر هم حفظ شده بود!

طبقات حاکم که در چنگال ضرورت تاریخ گرفتار شده بودند، دست به یک بالماسکه ی تاریخی زدند. آنان یقیناً تصور می کردند که اگر یک بار دیگر همه ی دگرگونی های خود را در معرض تماشای مردم بگذارند، مهم تر و قوی تر جلوه خواهند کرد. از این رو، در مقام متخصصان وجدان ملی، همه ی نمایندگان هر چهار دوما ی دولتی را به صحنه آوردند. اختلاف های متقابلشان

که زمانی از فرط حدت به منازعه می کشیدند، اینک ناپدید شده بودند. همه ی احزاب بورژوازی اکنون به آسانی بر گرد "برنامه ی فوق حزبی و فوق طبقاتی" دولتمردانی متحد شدند که همین چند روز پیش برای کورنیلوف تلگراف تیریک فرستاده بودند. نابوکوف کادت به نام دومای اول یعنی دومای ۱۹۰۶- بر تصور "صلح جداگانه" هم خط بطلان کشید. با همه ی این اوصاف، همین سیاستمدار لیبرال بعداً در خاطرات خود مدعی شد که او، و بسیاری دیگر از رهبران کادت، تنها راه نجات را در صلح جداگانه می دیدند. نمایندگان سایر دوماهای تزاری نیز به همین سان از انقلاب پیش از هر چیز خون فراوان مطالبه می کردند.

"ژنرال! نوبت سخن رانی شماست!" اکنون جلسه به لحظه ی حساس خود رسیده است حال که کرنسکی مصرانه و به عبث از فرمانده ی کل قوا خواسته است که فقط به شرح کلی اوضاع نظامی کشور بپردازد، کورنیلوف چه خواهد گفت؟ میلی یوکوف به عنوان شاهد عینی می نویسد: "پیکر کوتاه قامت اما چهارشانه و نیرومند مردی با سیمای مغولی بر صحنه ظاهر شد. چشم های تنگ و سیاه او که برقی شریر از آن ها می تابید، به گوشه و کنار تالار نگاه های تیز و نافذ می افکند. تالار از شدت تحسین و هلله به لرزه درآمده بود. همه بر سر پا جسته بودند به استثنای ... سربازها." فریادهای خشماگین آمیخته به ناسزا از طرف راست حواله ی نمایندگانی می شد که برنخاسته بودند: "بلند شوید، الدنگ ها!" نمایندگانی که از برخاستن تن زده اند، پاسخ می دهند: "ای بردگان!" هیاهو به توفان تبدیل می شود. کرنسکی تقاضا می کند که "همه به نخستین سرباز حکومت موقت" گوش فرا دهند. کورنیلوف با لحن تند و مقطع و آمرانه ی ژنرالی که در صدد نجات کشور

برآمده است، شروع به خواندن دست نوشتی کرد که به خط زویکو ماجراجو و به انشای فیلوننکو ماجراجو نوشته شده بود. اما برنامه ی مستتر در دست نوشت از طریقی که این برنامه مقدمه اش به شمار می رفت، به مراتب معتدل تر بود. کورنیلوف بی آن که تردید به خرج دهد، برای تصویر وضع ارتش و موقعیت جبهه تیره ترین رنگ ها را به کار برد، آن هم آشکارا به قصد ایجاد وحشت. محور سخن رانی او را یک پیش بینی نظامی تشکیل می داد: "دشمن از هم اکنون به دروازه های ریگا می کوبد، و اگر بی ثباتی ارتش ما مانع از آن شود که او را در کرانه های خلیج ریگا متوقف بسازیم، آن گاه راه دشمن به پتروگراد باز خواهد بود." در این نقطه، کورنیلوف ضربه ی محکمی بر سر حکومت فرود آورد: "یک سلسله از قوانینی که پس از انقلاب به وسیله ی افرادی تصویب شده که از درک ارتش عاجز و با روحیه ی ارتش بیگانه هستند، ارتش را به توده ی دیوانه ای تبدیل کرده که فقط بر جان خود بیم ناک است و بس." استنتاج کورنیلوف روشن است: برای ریگا امیدی در میان نیست، و فرمانده ی کل قوا این نکته را آشکارا و جسورانه به تمام جهان می گوید، گویی بر آن است که آلمان ها را به تصرف آن شهر بی دفاع دعوت کند. پتروگراد چطور؟ اندیشه ی کورنیلوف چنین بود: اگر به من قدرت بدهید که برنامه ی خود را به مورد اجراء گذارم، هنوز می توان پتروگراد را نجات داد، اما بجنبید! روزنامه ی بلشویک ها در مسکو نوشت: "این چیست؟ هشدار است یا تهدید؟ شکست تارنوپول کورنیلوف را به فرمان دهی کل قوا رساند، شکست ریگا ممکن است او را به دیکتاتوری برساند." این کنایه بیش از آن چه در تصور مظنون ترین بلشویک ها می گنجید، به نقشه ی توطئه گران نزدیک بود.

شورای کلیسا که در استقبال شکوهمندی که از کورنیلوف به عمل آمده بود، شرکت کرده بود، اینک اسقف اعظم، پلاتون، یکی از ارتجاعی ترین اعضای خود را به کمک فرماندهی کل قوا فرستاد. این نماینده‌ی نیروهای زنده چنین سخن گفت: "تصویر مرگبار ارتش را همه دیدید. من به این جا آمده‌ام تا از این سکو به روسیه بگویم: نگران مباش عزیز من. مترس دل بندم... اگر برای نجات روسیه معجزه لازم باشد، خداوند در پاسخ به استدعای کلیسا این معجزه را خواهد کرد..." اما کشیش‌های ارتودکس برای محافظت از اراضی کلیسا ترجیح می‌دادند نیروهای ورزیده‌ی قزاق را در اختیار داشته باشند. ولی نکته‌ی اصلی سخن رانی پلاتون این نبود. جناب اسقف شکوه داشت که چرا اعضای حکومت "حتی یک بار ولو برحسب تصادف واژه‌ی خدا را" در نطق‌های خود ذکر نکرده‌اند. درست به همان شکل که کورنیلوف حکومت انقلاب را به تضعیف روحیه‌ی ارتش متهم کرده بود، پلاتون هم "رؤسای خلق خداپرست" را متهم به بی‌ایمانی جنایت کارانه کرد. این مردان خدا که تا چندی پیش در خاک پای راسپوتین غلت می‌زدند، اینک چنان جسور شده بودند که بی‌دینی حکومت انقلابی را علناً افشاء می‌کردند.

در این میان ژنرال کالدین، که در این ایام از او به عنوان یکی از نیرومندترین اعضای دارودسته‌ی نظامیان نام برده می‌شد، بیانیه‌ی ارتش دوازدهم قزاق را قرانت کرد یکی از مداحان این ژنرال نوشته است: "کالدین که نه میل داشت و نه می‌دانست چگونه مردم را خشنود کند، سر همین نکته با ژنرال بروسیلوف قطع رابطه کرد، و آن گاه به این بهانه که او نمی‌تواند با روح زمان خود را وفق دهد از ستاد فرمان دهی کنارش گذاشتند." ژنرال قزاق چون به ناحیه‌ی دن بازگشت، به سرداری ارتش قزاق دن انتخاب شد، و

آن گاه به عنوان سرکرده ی قدیمی ترین و نیرومندترین ارتش قزاق مأمور شد که برنامه ی محافل ممتاز قزاق را ارائه دهد. بیانیه ی او در عین حال که اتهام ضدانقلابی گری را به خود مردود می شمرد، بی محابا به وزرای سوسیالیست یادآور می شد که چگونه در لحظه ی خطر برای مقابله با بلشویک ها از قزاق ها کمک خواسته بودند. ژنرال عبوس با ادای رعدآسای کلمه ی جمهوری، که کرنسکی جرئت بیانش را با صدای رسا نیافته بود، به طور غیرمنتظره ای قلب دموکرات ها را تسخیر کرد. اکثر حضار، و به خصوص چرنوف وزیر با حرارتی فوق العاده، برای این ژنرال قزاق، که جداً چیزی را از جمهوری مطالبه می کرد که استبداد دیگر قادر به دادش نبود، از دل و جان کف زدند. ناپلئون پیش بینی می کرد که اروپا یا قزاقی خواهد شد و یا جمهوری. کالدین قبول کرد که روسیه جمهوری بشود به شرط آن که هم چنان قزاقی بماند. ژنرال حق ناشناس چون جمله ی "شکست طلب ها نباید جانی در حکومت داشته باشند" را خواند، با حرکتی خشونت بار و اهانت آمیز رو به سوی چرنوف نگون بخت کرد. مطبوعات لیبرال بعداً گزارش دادند که: "همه ی چشم ها به چرنوف دوخته شد، و او سر خود را به طرف میز خم کرد." کالدین، فارغ از قیود مقام های سیاسی، برنامه ی نظامی ارتجاع را تماماً برملا کرد: الغاء کمیته ها، اعاده ی قدرت به فرماندهان، تساوی قوانین جبهه با قوانین پشت جبهه، تجدید نظر در حقوق سربازان- یعنی کاهش دادن آن حقوق به صفر. (در این جا تحسین های جناح راست با اعتراض ها و حتی سوت های جناح چپ درهم آمیخت.) مجلس مؤسسان "بنا بر مصالح کارگران صلح جو و کوشا" باید در مسکو تشکیل شود. کالدین این نطق را، که پیش از تشکیل کنفرانس نوشته بود، روز پس از اعتصاب عمومی ایراد کرد، و نتیجتاً

عبارت او درباره ی کارگران "صلح جو"ی مسکو سخت خنده آور بود. سخن رانی قزاق جمهوری خواه سرانجام دمای تالار را به نقطه ی جوش رساند، و کرنسکی را وادار کرد که عرض اندام کند: "برای هیچ یک از حاضران در این مجمع شایسته نیست که به حکومت امر و نهی کند." اما در آن صورت به چه منظور کنفرانس را تشکیل داده بود؟ پوریشکویچ، از افراد سرشناس صدسیاه، از روی صندلی خود فریاد کشید: "ما سرور حکومت هستیم!" دو ماه پیش، این سازمان دهنده ی قتل عام ها جرئت نمی کرد جانی آفتابی شود.

بیانیه ی رسمی دموکراسی، سند بی انتهای که کوشیده بود به همه ی پرسش ها پاسخ دهد اما همه را بی پاسخ گذاشته بود، به وسیله ی چیدزه، رئیس کمیته ی اجرایی، خوانده شد. جناح چپ استقبال گرمی از چیدزه کرد. فریادهای "جاوید باد رهبر انقلاب روسیه!" این قفقازی فروتن را، که شاید در جهان آخرین فردی بود که خود را شایسته ی رهبری می دانست، سخت شرم زده کرد. دموکراسی با لحنی حق به جانب اعلام کرد که "برای کسب قدرت نکوشیده است، و خواستار قبضه ی قدرت و انحصارگری نیست،" و ضمناً دموکراسی آماده بود تا از هر قدرتی که توانایی حفظ منافع کشور و انقلاب را داشته باشد، پشتیبانی کند. اما شوراها را نباید لغو کنید: فقط شوراها کشور را از هرج و مرج نجات داده اند. کمیته های سربازان را هم نباید نابود کنید: فقط آن ها می توانند ادامه ی جنگ را تضمین کنند. طبقات ممتاز باید در برخی از امور به نفع همه ی مردم کار کنند. اما منافع ملاکان را باید در برابر تصرفات عدوانی محفوظ نگاه داشت. حل و فصل مسائل ملیت ها باید به عهده ی مجلس مؤسسان واگذار شود. از سوی دیگر لازم است که اصلاحات

میرم تر به اجراء درآیند. بیانیه ی دموکراسی پیرامون سیاست مؤثری در جهت نیل به صلح سکوت اختیار کرده بود. به طور کلی به نظر می رسید که آن سند را مخصوصاً طوری تهیه کرده اند که درعین برانگیختن خشم توده ها بورژوازی را خشنود نکند.

نماینده ی کمیته ی اجرائی دهقانان در نطق طفره آمیز و بی رنگ و بوی خود، شعار "زمین و آزادی" را به شنوندگان یادآور شد و خاطر نشان ساخت که در لوای آن شعار "ارزنده ترین رزمندگان ما جان باخته اند." یکی از روزنامه های مسکو واقعه ای را ثبت کرده که از گزارش تندنویسان رسمی کنفرانس حذف شده است: "تالار یک پارچه از جا برخاست و به افتخار زندانیان اشلوسلبرگ که در جایگاه مخصوصی نشسته بودند، شروع به کف زدن کرد." دهن کجی انقلاب چه شگفت انگیز است! "تالار یک پارچه به چند تن زندانی سیاسی محکوم به اعمال شاقه ای درود می فرستد که دستگاه سلطنت آکسیف، کورنیلوف، کالدین، اسقف پلاتون، رودزیانکو، گوچکوف، و عملاً نیز میلی یوکوف، نتوانسته بود در زندان خفه شان کند. این دژخیمان، یا دژخیم دوستان، بر آن بودند که تاج افتخارات قربانیان خود را بر سر خویش بپوشانند!

پانزده سال پیش از آن، رهبران نیمه ی راست این تالار دویستمین سالگرد تسخیر قلعه ی اشلوسلبرگ را به دست پتراول، جشن گرفته بودند. ایسکرا، روزنامه ی جناح انقلابی سوسیال دموکراسی، در آن روزها چنین نوشت: "این جشن میهن پرستانه در آن جزیره ی نفرین شده که اعدام گاه میناکوف، میشکین، روگاجف، استرومیرگ، اولیانوف، جنرالوف، اوسیپانوف، چویرف و آندریوشکین بوده است، چه خشمی در سینه بیدار می کند؛ آن هم در جوار

قفس های خارانی که در آن ها کلیمنکو خود را با طناب دار می زد، گراچفسکی خود را به نفت آغشته کرد، و تن خویش به دست آتش سپرد و سوفیا گینزبورگ قلب خود را با فیچی شکافت؛ آن هم در زیر دیوارهایی که در حصارشان شدرین، یوواچف، کوناشوویچ، پوخیتونوف، ایگناتیوس ایوانوف، آرونچیک و تیخونویچ در شب سیاه جنون فرو رفتند، و ده ها تن دیگر از فرسودگی، اسکوربوت و سل جان سپردند. پس خویشتن را در سرور میهن پرستانه ی خود غرق کنید. چون امروز هنوز در اشلسلبورگ فرمان می رانید!" وجه تسمیه ی *ایسکرا*\* جمله ای بود از نامه ی یک محکوم به اعمال شاقه ی دکابریست به پوشکین: " این جرقه شعله ها برخواهد افروخت." شعله افروخته شده بود، و سلطنت و زندان اشلسلبورگش را به تلی از خاکستر تبدیل ساخته بود؛ و اینک امروز زندان بان های دیروز به قربانیانی درود می فرستادند که انقلاب از چنگال خود آن ها در ربوده بود. اما عجیب تر از همه آن که زندان بان ها و زندانیان به سبب نفرت مشترکشان از بلشویک ها - یعنی از لنین، سردبیر پیشین *ایسکرا*، از تروتسکی، نویسنده ی سطوری که در بالا نقل شد، و از کارگرهای طاغی و سربازهای نافرمانی که اینک زندان های جمهوری را انباشته بودند- عملاً با یکدیگر متحد شده بودند.

گوچکوف لیبرال ملی گرا، رئیس دومای سوم، که در زمان خود نمایندگان چپ را به کمیته های دفاع راه نداده بود، و سازش کاران به این دلیل او را نخستین وزیر جنگ انقلاب می نامیدند، جالب ترین نطق کنفرانس را ایراد کرد- منتها نطقی که در آن طنز به عبث با یأس دست و پنجه نرم می کرد. او

\* - "ایسکرا" در روسی به معنای جرقه است- مترجم فارسی

که به کلمات کرنسکی کنایه می زد چنین گفت: "اما پس چرا.. پس چرا نمایندگان حکومت با "نگرانی مرگ بار" خود و با "وحشتی مرگ بار" و با فریاد استیصال آمیزی که من آن را بیمارگونه می خوانم، به نزد ما آمده اند؟ چرا این نگرانی و این وحشت و این فریاد روح ما را به دردی جان گذاز هم چون عذاب مرگ دچار می کند؟" این بازرگان بزرگ مسکونی به نام همه ی کسانی که سیادت کرده و فرمانی رانده و عفو کرده و گوشمالی داده بودند، علناً اعتراف می کرد که به "عذاب مرگ" دچار شده است. او هم چنین گفت: "این حکومت سایه ای از قدرت بیش نیست." حق با گوچکوف بود. اما خود او هم، این شریک پیشین استولیبین، سایه ای از خویشتن بیش نبود.

در همان روز گشایش کنفرانس، روزنامه ی گورکی شرح داده بود که چگونه رودزیانکو با ساختن قنناق تفنگ از چوب های بی ارزش ثروتمند شده بود. این افشاگری بی موقع به دست کاراخان، دیپلمات آتی شوروی، و در آن ایام هنوز گمنام- مانع از آن نشد که وزیر دربار با گردن افراشته در دفاع از برنامه ی میهن پرستانه ی سازندگان وسایل جنگی در کنفرانس داد سخن دهد. او متعقد بود که همه ی مصائب از عدم هم کاری حکومت موقت با دوما ی دولتی، "یگانه مجلس قانونی، صددرصد ملی و مردمی در روسیه"، سرچشمه می گرفتند. رودزیانکو دیگر شورش را درآورده بود. از سمت چپ صدای خنده برخاست. برخی فریاد زدند: "سوم ژونن"! زمانی این تاریخ، سوم ژونن ۱۹۰۷، روز لگدمال شدن قانون اساسی اعطائی، مثل داغ بردگان بر پیشانی سلطنت و حزب حامی اش می سوخت. اکنون فقط خاطره ی بی رنگی از آن به جا مانده بود. اما رودزیانکو نیز، با آن صدای رعدآسایش و

با آن همه کبکبه و دبدبه اش، روی سکوی خطابه بیشتر به بنای یادبود زنده ی گذشته می ماند تا به یک شخصیت سیاسی.

حکومت برای مقابله با حملات داخلی، پشت گرمی های کهنه ی خارجی را پیش کشید. کرنسکی تلگراف تهنیت آمیز ویلسون رئیس جمهور آمریکا را بدین شرح قرانت کرد: "حمایت مادی و معنوی ما نثار حکومت روسیه باد. باشد که این حکومت در رسیدن به آرمانی که مایه ی وحدت خلق های ماست و از اهداف خودخواهانه میراست، قرین موفقیت شود." کف زدن مجدد حضار به افتخار دیپلمات های خارجی، نمی توانست ترسی را که تلگراف واشنگتن در دل نیمه ی راست مجلس افکنده بود در خود غرق کند. در گذشته، ستایش از بی غرضی امپریالیست های روس اغلب به معنای تجویز گرسنگی به آنان بود.

به نام دموکراسی سازش کار، تزرنتلی رهبر بلامنازع این دموکراسی به همان سان از شوراها و کمیته های ارتش دفاع کرد که شخصی ممکن است برای حفظ شرافت خود از آرمانی بر باد رفته دفاع کند. "از آن جا که معبد روسیه ی آزاد و انقلابی هنوز کاملاً ساخته نشده است، عجالتاً نمی توانیم این داربست ها را برداریم." پس از انقلاب "توده های خلق در امور اصولی به هیچ کس جز به خود اعتماد نکرده بودند؛ فقط تلاش های شوراهای سازش کار به طبقات دارا امکان داده بود که هم چنان صدرنشین باشند، هر چند این طبقات در بدو امر سختی هائی نیز کشیده بودند. تزرنتلی این واقعیت را که شوراها "همه ی امور دولت را در اختیار حکومت ائتلافی نهاده بودند،" به حساب ویژه ی شوراها گذاشت. و سپس پرسید که آیا "دموکراسی به ضرب زور" به این فداکاری وادار شد؟ گفته ی این سخن ران مثل آن بود که

فرمانده ای علناً لاف بزند دژی را که از روی اعتماد به او سپرده اند بدون هیچ مبارزه ای تسلیم دشمن کرده است... و در روزهای ژونیه- "چه کسی در برابر هرج و مرج به دفاع از کشور برخاست؟" صدائی از طرف راست پاسخ داد: "قزاق ها و افسرها." این کلمات مثل نیش شلاق خزعبلات دموکراتیک تزرنتلی را از هم شکافتند. جناح بورژوازی کنفرانس از خدمات نجات بخش سازش کاران کاملاً آگاه بودند؛ اما حق شناسی در احساسات سیاسی راه ندارد. بورژوازی از خدمات دموکراسی به موقع نتیجه گیری کرده بود. و آن این که: فصل سوسیال رولوسیونرها و منشویک ها بسته شده است، اینک نوبت به فصل قزاق ها و افسرها رسیده است.

تزرنتلی یا احتیاطی ویژه به مسأله ی قدرت پرداخت. در ماه های اخیر، انتخابات دوماهای شهری، و جزئاً نیز انتخابات انجمن های شهری، بر اساس حق رأی عمومی برگزار شده بودند- و چه رخ داده بود؟ نمایندگان این سازمان دموکراتیک و خود فرمان در کنفرانس دولتی در گروه چپ، یعنی از کنار شوراهای و تحت رهبری همان احزاب سوسیال رولوسیونر و منشویک، سر درآورده بودند. اگر قرار بود کادت ها بر خواست خود، دامن بر قطع همه ی وابستگی های حکومت به دموکراسی، اصرار بورزند، آن گاه فایده ی مجلس مؤسسان چه خواهد بود؟ تزرنتلی فقط رئوس این استدلال را مطرح کرد، زیرا منطق نهانی این استدلال، سیاست ائتلاف با کادت ها را، که حتی با دموکراسی رسمی هم تعارض داشتند، مآلاً محکوم می کرد. تزرنتلی گفت: ایشان انقلاب را به پرچانگی درباره ی صلح محکوم می کنند، اما آیا طبقات دارا نمی دانند که شعار صلح اکنون یگانه ی وسیله ی ادامه دادن به جنگ است؟ البته که بورژوازی این نکته را می دانست. منتها بورژوازی می خواست که وسیله ی

ادامه دادن به جنگ را، هم راه با قدرت، در دست خود بگیرد. تزلتلی نطق خود را با سرودی در ستایش ائتلاف به پایان برد. در آن مجلس دو نیم شده که از مسائل خود گریزی نمی دید، خزعبلات سازش کارانه ی او برای واپسین بار بارقه ای از امید برافروخت. اما تزلتلی هم دیگر در اساس فقط شبیحی از خویشتن بود و بس.

میلی یوکوف، نماینده ی هشیار طبقاتی که تاریخ هر سیاست هشیاری را برایشان ناممکن ساخته بود، به نام نیمه ی راست تالار به دموکراسی پاسخ گفت. رهبر لیبرالیزم در اثر خود موسوم به تاریخ انقلاب روسیه، سخن رانی خویش را در کنفرانس دولتی به سرحاح بازگو کرده است: "میلی یوکوف... براساس واقعیات، از اشتباهات" دموکراسی انقلابی "بررسی مجملی به عمل آورد و آن اشتباهات را چنین خلاصه کرد: ... عقب نشینی در مورد مسأله ی "دموکراتیک کردن ارتش"، منجر به استعفای گوچکوف؛ عقب نشینی در مورد مسأله ی سیاست "زیمروالدیستی" امور خارجه، منجر به استعفای وزیر امور خارجه (میلی یوکوف)؛ عقب نشینی در برابر خواست های ناکجآبادی طبقه ی کارگر، منجر به استعفای کونووالوف (وزیر بازرگانی و صنعت)؛ عقب نشینی در برابر خواست های افراطی اقلیت های ملی، منجر به استعفای بقیه ی کادت ها. عقب نشینی پنجم- در برابر تمایل توده ها به مداخله ی مستقیم در مسأله ی زمین... باعث استعفای شاه زاده لووف، نخستین رئیس حکومت موقت، شده بود." میلی یوکوف تاریخچه ی بدی از بیماری ارانه نداده است. اما وقتی نوبت به مداوا می رسید، حکمت میلی یوکوف از حد اقدامات پلیسی فراتر نمی رفت: باید بلشویک ها را خفه کنیم. او سازش کاران را ملامت می کند و می گوید: "این گروه های نسبتاً

میانۀ رو بر اثر برخورد با واقعیات آشکار ناچار شده اند اذعان کنند که در میان بلشویک ها افراد جانی و خائن وجود دارند. اما هنوز تصدیق نکرده اند که اساس اتحاد این هواداران اقدامات تند آنارکوسندیکالیستی، جنایت کارانه است (تحسین حضار)."

چرنوف بره صفت و سربه راه هنوز حلقه ی رابط ائتلاف با انقلاب به نظر می رسید. تقریباً همه ی سخن رانی های جناح راست، از قبیل کالدین، ماکلاکوف کادت و آستروف کادت، مثنی هم به سوی چرنوف حواله کردند. چرنوف هم از پیش دستور گرفته بود که خاموش بماند، و هیچ کس هم در مقام دفاع از او برنیامد. میلی یوکوف به سهم خود این حقیقت را یادآور شد که وزیر کشاورزی "خود در زیمروالد و کینتال حضور داشته، و افراطی ترین قطع نامه ها را هم او به آن دو کنفرانس ارائه داده است." این مثنی بود که مستقیماً بر آرواره ی چرنوف فرود آمد. چرنوف پیش از آن که به وزارت -وزرات جنگ امپریالیستی- برسد، به واقع امضای خود را زیر برخی از اسناد زیمروالد چپ- یعنی گروه لنین- نهاده بود.

میلی یوکوف در برابر کنفرانس این واقعیت را کتمان نکرد که از همان بدو امر مخالف ائتلاف بود، زیرا اعتقاد داشت که ائتلاف "نه قوی تر بلکه ضعیف تر از اولین حکومت پس از انقلاب"- یعنی حکومت گوجکوف و میلی یوکوف- خواهد بود. و اکنون "سخت بیم ناک است که اعضای فعلی کمیته های اجرایی... نتوانند ایمنی اشخاص و اموال را تضمین کنند." اما با همه ی این اوصاف، او، یعنی میلی یوکوف، قول می دهد که از حکومت پشتیبانی کند، "آن هم داوطلبانه و بدون جروبحث". دو هفته ی بعد معلوم شد که قصد او از این قول بزرگ منشانه باز هم خیانت بوده است. نطق

میلی یوکوف در آن لحظه نه شوق کسی را برانگیخت و نه سبب اعتراض های شدید شد. هم برای آغاز و هم برای پایان نطق این سخن ران فقط کف مختصری زده شد و بس.

نطق دوم تزرلی جز مستی وعده و خطبه و ندبه محتوای دیگری نداشت: مگر متوجه نیستید که این ها همه برای شماسست- این شوراها، کمیته ها، برنامه های دموکراتیک، و شعارهای صلح طلبانه- همه ی این ها حفاظی است برای شما؟ "چه کسی بهتر می تواند نیروهای دولت انقلابی روس را به حرکت درآورد، وزیر جنگ گوچکوف، یا وزیر جنگ کرنسکی؟" تزرلی تقریباً کلمه به کلمه همان سخنان لنین را تکرار می کرد، منتها چیزی را که رهبر انقلاب خیانت نامیده بود رهبر سازش کاران خدمت می دانست. سخن ران حتی از ملایمت مفرطی که نسبت به بلشویک ها نشان داده بود، پوزش طلبید: "به عقیده ی من، انقلاب در مبارزه با آنارشی چپ بی تجربه بود (تحسین پرشور نیمه ی راست). "اما انقلاب پس از "آموختن نخستین درس های خود" خطاهای خویش را اصلاح کرد: "قانون فوق العاده ای هم به تصویب رسیده است." در خلال همان ساعات کمیته ی سری شش نفره- دو منشویک، دو سوسیال رولوسیونر، دو بلشویک- کنترل مسکو را به دست گرفته بود تا از این شهر در برابر حمله ی کسانی که سازش کاران وعده ی قلع و قمع بلشویک ها را به آنان می دادند، دفاع کند.

نطق ژنرال آکسیف، که اقتدارش مظهر مجسم بی خاصیتی بزرگان پیشین ارتش به شمار می رفت، نقطه ی اوج آخرین روز کنفرانس را تشکیل داد. این رئیس پیشین ستاد نیکلای دوم و سازمان دهنده ی شکست های ارتش روس، در میان شور و شوق گرم نیمه ی راست پیرامون شخصیت های مخربی

صحبت کرد که "از جیب هایشان نغمه ی خوش آهنگ مارک های آلمان مترنم است." برای بازسازی ارتش، انضباط ضروری است؛ برای انضباط، اقتدار فرماندهان ضروری است؛ و برای این اقتدار، باز هم انضباط ضروری است. "فرق نمی کند که انضباط را "فولادین" بنامیم یا "آگاهانه" یا "اصیل"... این سه نوع انضباط در کنه مطلب یک چیز واحد بیش نیستند." در نظر آلکسیف تاریخ تماماً در رتق و فتق امور داخلی خلاصه می شد. "آقایان آیا واقعاً خیلی مشکل است که امتیاز موهومی را- یعنی موجودیت این سازمان ها را (خنده ی نیمه ی چپ) برای مدتی معین فدا کنیم؟ (جنجال و فریاد از سوی چپ)." جناب ژنرال پیشنهاد کرد که انقلاب خلع سلاح شده را به دست او بسپارند، البته نه تا ابد- خیر، خدا نکند- بلکه فقط "برای مدتی معین!" و قول داد که پس از خاتمه ی جنگ، امانت را صحیح و سالم مسترد کند. اما آلکسیف حرف خود را با جمله ی قصاری تمام کرد که چندان بی جا نبود: "ما نیازمند اقدامات قاطعیم، نه اقدامات نیم بند." این کلمات ضربه ی سهمگینی بود بر بیانیه ی چیدزه، بر حکومت موقت، بر ائتلاف، و بر کل رژیم فوریه. اقدامات قاطع نه نیم بند! بلشویک ها هم از جان و دل با این امر موافق بودند.

نطق ژنرال آلکسیف بلافاصله به وسیله ی فرستادگان افسرهای چپ گرای پتروگراد و مسکو خنثی شد. اینان در دفاع از "فرمانده ی کل قوا، وزیر جنگ." سخن گفتند. سپس، ستوان کوچین، از منشویک های قدیمی و "سخن گوی نمایندگان جبهه در کنفرانس دولتی" به نام میلیون ها سربازی سخن گفت که با همه ی این اوصاف بعید بود خویشتن را در آئینه ی سازش کاران باز بشناسند. "ما همه مصاحبه ی ژنرال لوکومسکی را، که در همه ی روزنامه ها به چاپ رسیده، خوانده ایم. ایشان در این مصاحبه گفته اند

که اگر متفکین به ما کمک نکنند، ریگا تسلیم خواهد شد... " حال چرا فرمان دهی عالی ارتش که تا کنون همه ی نگون بختی ها و شکست های خود را پنهان نگاه داشته است، لازم دیده که چنین تصویر سیاهی رسم کند؟ فریادهای "قبیح است!" از سوی چپ همه به کورنیلوف خطاب شدند، چون کورنیلوف هم روز پیش در کنفرانس همین اندیشه را بیان کرده بود. کوچین روی ناسورترین زخم طبقات دارا نمک پاشیده بود. محافل بالای بورژوازی، ستاد فرمان دهی، و تمام نیمه ی راست تالار، همه در سه زمینه، یعنی زمینه های اقتصاد و سیاست و ارتش، سرتا پا از گرایش های شکست طلبانه اشباع بودند. این میهن پرست های آبرومند و خونسرد تکیه کلامشان این بود که: هر چه وضع بدتر شود بهتر است! اما سخن ران سازش کار این مبحث را که ممکن بود زیر پای خود او را خالی کند، شتاب زده کنار گذاشت. کوچین گفت: "ما نمی دانیم که موفق به نجات ارتش خواهیم شد یا خیر. اما اگر ما موفق نشویم، ستاد فرمان دهی هم موفق به نجاتش نخواهد شد...." صدائی از میان افسرها فریاد کشید: "نه خیر، موفق خواهد شد!" کوچین جواب داد: "نه خیر، موفق نخواهد شد!" انفجار هلهله های تحسین آمیز از سوی چپ. بدین سان فرماندهان و کمیته ها، که برنامه ی بازسازی ارتش تماماً بر اتحاد موهوم آنان بنا شده بود، خصومت خود را به یکدیگر از این سو به آن سوی تالار فریاد کشیدند. هم چنین دو نیمه کنفرانس، که قرار بود اساس "انتلاف صدیق" را تشکیل دهند. این برخوردها صرفاً انعکاس ضعیف، مهار شده، و پارلمانی تناقضاتی بود که کشور را به تشنج درآورده بودند. سخن رانی های راست و چپ، به پیروی از قواعد بنیادریستی صحنه گردانی، یک در میان روی سکوی خطابه می رفتند و تا آن جا که زورشان می رسید برای ایجاد

توازن مابین یکدیگر تلاش می کردند. اگر بلند پایگان شورای کلیسای ارتودکس از کورنیلوف حمایت می کردند، آن گاه کشیش های پروتستان جانب حکومت موقت را می گرفتند. فرستادگان انجمن ها و دوماهای شهری دو به دو سخن راندند. یکی از طرف اکثریت از بیانیه ی چیدزه هواداری می کرد، دیگری از سوی اقلیت به دفاع از بیانیه ی دوما ی دولتی برمی خاست.

نمایندگان ملیت های ستمدیده یکی پس از دیگری حکومت را از میهن پرستی خود مطمئن ساختند، اما از حکومت استدعا کردند که دیگر فریبشان ندهد: در همه ی نقاط هنوز همان مقامات، همان قوانین، و همان ستم گری های سابق را داریم. "نباید کار را به تعویق بیندازید- هیچ قومی نمی تواند با وعده های صرف زندگی کند." روسیه ی انقلابی باید نشان دهد که "مادر همه ی خلق های خود است نه نامادریشان." این سرزنش های شرمسارانه و استغاثه های فروتنانه هم دلی نیمه ی چپ تالار را ابدأ برنینگیخت. روح جنگ امپریالیستی به هیچ عنوان با سیاست های صادقانه در مورد مسأله ی ملیت ها سازگار نیست.

چنکلی منشویک، به نام گرجستانی ها، اعلام کرد که: "تا کنون، ملیت های ماورای قفقاز به هیچ حرکت تجزیه طلبانه ای دست نزده اند، و در آینده هم دست نخواهند زد." این قول، که همه تحسینش کردند، چند بعد نادرست از آب درآمد: از همان لحظه ی انقلاب اکتبر به بعد، چنکلی به یکی از رهبران تجزیه طلبان تبدیل شد. اما در کار او تناقضی وجود نداشت: میهن پرستی دموکرات ها از چارچوب رژیم بورژوا فراتر نمی رود.

در این گیرودار، اشباح اسف ناک تری از گذشته نیز بر صحنه ظاهر می شوند؛ معلولین جنگ می خواهند دهان باز کنند. آن ها هم با یکدیگر هم

صدا نیستند. بی دست‌ها و بی پاها و نابینایان هم عوام و خواص دارند. افسر معلولی که احساسات میهن پرستانه اش سخت جریحه دار شده است، به نام "اتحادیه ی عظیم و نیرومند اسواران ژرژق‌دیس، و به نام ۱۲۸ شعبه اش در سراسر روسیه،" از کورنیلوف پشتیبانی می‌کند (تحسین راست). اتحادیه ی سراسری معلولین جنگ در روسیه از زبان فرستاده ی خود بیانیه ی چیدزه را حمایت می‌کند (تحسین چپ).

کمیته ی اجرائی اتحادیه ی نوپای کارگران راه آهن- که با نام اختصاری ویکژل نقش مهمی ایفاء کرد- با بیانیه ی سازش کاران هم صدا می‌شود. رئیس ویکژل، دموکرات میانه رو و میهن پرست دو آتشه، از دسایس ضدانقلابی در میان خطوط راه آهن، تصویر زنده ای ترسیم می‌کند: حمله های شرورانه به کارگران، اخراج های گروهی، تخلفات خودسرانه از قانون هشت ساعت کار در روز، بازداشت و بهتان. او می‌گوید که نیروهای زیرزمینی، که از مراکز ناپیدا اما متنفذ هدایت می‌شوند، آشکارا می‌کوشند تا کارگران گرسنه ی راه آهن را تحریک به جنگ کنند. ماهیت دشمن هنوز کشف نشده است. "اداره ی ضدجاسوسی در رویا به سر می‌برد، و بازرسان دادستان در خوابند." و آن گاه این میانه روترین میانه روها نطق خود را با چنین تهدیدی تمام می‌کند: "اگر ازدهای نه سر ضدانقلاب سر بلند کند، ما به مقابله اش خواهیم رفت و با دست های خود خفه اش خواهیم کرد."

در این جا یکی از اربابان راه آهن بلافاصله روی سکوی خطابه می‌رود و متقابلاً کارگران را متهم می‌کند که: "چشمه ی زلال انقلاب را زهرآلود کرده اند." چرا؟ چون اهداف معنوی انقلاب جای خود را به اهداف مادی داده اند (تحسین راست). "رودیچف، ملاک کادت هم کارگران را ملامت

می کند که چرا از فرانسه "شعار شرم آور: پولدار شوید!" را یاد گرفته اند. طولی نکشید که بلشویک ها فرمول رودیچف را قرین موفقیتی خارق العاده ساختند، هر چند نه به نحوی که آن سخن ران انتظار داشت. پروفیسور اوزروف، مرد علم و فرستاده ی بانک های کشاورزی، فریاد می کشد: "سربازی که در سنگر نشسته باید به جنگ فکر کند، نه به تقسیم زمین." شگفت آور نیست: ضبط اراضی خصوصی به معنای ضبط سرمایه های بانکی نیز هست. در روز اول ژانویه ی ۱۹۱۵، بدهی های ارضی خصوصی از سه و یک چهارم بلیون روبل تجاوز می کرد.

از سوی راست سخن رانی هائی از میان فرماندهان عالی ارتش، اتحادیه های کارخانه داران، اتاق های بازرگانی و بانک ها، انجمن پرورش اسب، و سازمان های دیگری که صدها فرد متشخص را دربر می گرفتند، روی سکوی خطابه رفتند. از طرف چپ، خطبای شوراها، کمیته های ارتش، اتحادیه های کارگری، شهرداری های دموکراتیک، و تعاونی هائی سخن گفتند که در پشتشان میلیون ها و ده ها میلیون انسان بی نام و نشان ایستاده بود. در شرایط عادی، بازوی کوتاه اهرم یقیناً زور بیشتری می داشت. تزلزلی موعظه می کرد که: "به خصوص در چنین لحظاتی، محال است بتوان وزن نسبی و اهمیت عظیم کسانی را که از طریق مالکیت نیرومندند، انکار کرد." اما تمام مسأله در این بود که توزین این وزن روز به روز دشوارتر می شد. درست به همان شکل که وزن از کیفیات ذاتی اشیاء منفرد نیست، بلکه رابطه ی متقابلی است مابین اشیاء، وزن اجتماعی هم از خواص افراد نیست، بلکه فقط نوعی کیفیت طبقاتی است که سایر طبقات به ناچار آن را می پذیرند. اما انقلاب درست به نقطه ای رسیده بود که از پذیرفتن این بنیادی ترین

"کیفیت" طبقات حاکم تن می زد. درست به همین دلیل، موقعیت اقلیت متشخص روی بازوی کوتاه اهرم روز به روز ناراحت تر می شد. سازش کاران با تمام قوا می کوشیدند تا تعادل این اهرم را حفظ کنند، اما آن ها هم فاقد قدرت بودند: توده ها به طرزی مقاومت ناپذیر بر بازوی بلند اهرم فشار می آوردند. زمین دارهای بزرگ، بانک دارها و کارخانه دارها در رفاه از منافع خود چه محتاط بودند! آیا آنان اصولاً از این منافع دفاعی هم کردند؟ خیر، تقریباً هیچ دفاع نکردند. آنان از ارزش معنویت، از مصالح فرهنگ، و از اختیارات ویژه ی مجلس مؤسسان آتی سخن گفتند. فن دیتمار، رهبر صاحبان صنایع سنگین، حتی نطق خود را با سرودی در ستایش "آزادی، برابری، برادری" تمام کرد. راستی نعره ی گوش خراش سود، و عربده ی کلفت مال الاجاره به کجا گریخته بودند؟- راستی در کجا مخفی شده بودند؟ اینک فقط نعمات خوش آهنگ بی نیازی فضای تالار را پر می کرد. اما لحظه ای گوش فرا ده: چقدر صفرا و سرکه در زیر این شربت نهفته است! این ترانه های دل نشین چه نامنتظر به هوارهای غیظ آلود تبدطل می شوند! کاپاتسینسکی، رئیس اتاق کشاورزی روسیه، در عین حال که اصلاحات ارضی قریب الوقوع را با جان و دل تأیید می کند، از یاد نمی برد که از "تزرنتلی بی غل و غش" برای بخش نامه ای که در دفاع از قانون بر علیه هرج و مرج صادر کرده است، سپاس گزاری کند. کمیته های زمین چطور؟ کمیته ها قدرت را فوراً به دهقان تحویل می دهند! به این "مرد کُند ذهن و کم سواد که چون شنیده سرانجام به او زمین داده اند از فرط شادی به مرز جنون رسیده است، پیشنهاد می کنند که نخستین مجری عدالت در کشور باشد!" اگر ملاک ها در مبارزه با دهقان کُند ذهن تصادفاً از ملک و املاک خود هم دفاع می کنند، نه

خیال کنید به خاطر خودشان این کار را می کنند- خیر، ابداً- بلکه منظورشان فقط آن است که این ملک و املاک را بعداً پیش کش محراب آزادی کنند.

اینک به نظر می رسد که سمبلیزم اجتماعی روس کامل شده است. اما در این نقطه الهام فرخنده ای به کرنسکی نازل می شود. او پیشنهاد می کند که سکوی خطابه را به یک گروه دیگر هم بدهند- "گروهی برخاسته از تاریخ روسیه، یعنی برشکو- برشکوفسکایا، کروپوتکین و پلخانوف." بدین سان، نارودنیکیزم روس، آنارشیزم روس، و سوسیال دموکراتیزم روس در هیئت نسل پیشین روی سکوی خطابه می روند- در این میان آنارشیزم و مارکسیزم در هیئت برجسته ترین پایه گذاران خود ظاهر می شوند.

کروپوتکین فقط اجازه خواست که با "صدای کسانی که مردم روسیه را به جدائی ابدی از زیمروالدیزم فرا می خوانند،" هم نوا شود. این پیامبر نظام بی حکومتی اینک به پشتیبانی از جناح راست کنفرانس برخاسته بود. او فریاد کشید که شکست علاوه بر از کف دادن سرزمین های وسیع و پرداخت غرامت، خطرات دیگری نیز دربر دارد: "رفقا، لابد خود شما می دانید که خطر بزرگ تری هم در میان است، و آن حالت روحی یک ملت شکست خورده است." این انترناسیونالیست کهنه کار ترجیح می داد که حالت روحی ملت شکست خورده را در آن طرف مرز ببیند. او در همان حال که به یاد می آورد، چگونه فرانسه ی مغلوب در برابر تزارهای روس به خاک ذلت افتاده بود، ذلت فرانسه ی فاتح را در برابر بانک دارهای آمریکائی نتوانست پیش بینی کند. او به بانگ بلند سؤال کرد: "آیا ما هم می خواهیم به همان سرنوشت دچار شویم؟ خیر، ابداً!" تمام تالار برای او کف زد. آن گاه کروپوتکین شرح داد که در صورت ادامه ی جنگ چه چشم اندازهای رنگارنگی گشوده خواهد

شد: "همه رفته رفته می فهمند که ما باید زندگی نوینی را بر مبنای اصول سوسیالیستی بنا کنیم... لوید جرج سخن رانی هانی ایراد می کند که همه آکنده از روحیه ی سوسیالیستی اند... در انگلستان، در فرانسه و در ایتالیا رفته رفته ادراک تازه ای از سوسیالیزم شکل می گیرد که آن ادراک آکنده از سوسیالیزم است- ولی متأسفانه سوسیالیزم دولتی." اگر لوید جرج و پوانکاره هنوز "متأسفانه" اصل دولت را رد نکرده اند، دست کم کروپوتکین صریحاً به آن سو کشیده شده است. او ادامه داد: "من معتقدم که اگر ما، یعنی شورای سرزمین روسیه، با صدای بلند بگوئیم که میل داریم در روسیه جمهوری اعلام شود -من شخصاً قبول دارم که حل و فصل چنین مسائلی فقط در صلاحیت مجلس مؤسسان است و پس- در هر حال، هیچ یک از حقوق مجلس مؤسسان را ضایع نکرده ایم." کروپوتکین بر تأسیس جمهوری فدراتیو اصرار می ورزید: "ما به فدراسیونی نظیر فدراسیون ایالات متحده نیاز داریم." ببینید کار فدراسیون کمون های آزاد باکونین به کجا کشیده بود! کروپوتکین در خاتمه التماس کرد که: "بیانید به هم قول بدهیم که از این پس به دو نیمه ی چپ و راست این تالار تقسیم نشویم... ما همه فقط یک وطن داریم و پس، و برای این وطن همه باید در کنار هم بایستیم، و اگر لازم شد، همه، چه چپ و چه راست، باهم به خاک بیفتیم." زمین دارها، کارخانه دارها، ژنرال ها و اسواران ژرژفدیس، یعنی همه ی کسانی که زیمروالد را تخطئه می کردند، برای پیامبر آنارشیزم هلهله ای به سزا سر دادند.

اصول لیبرالیزم فقط در ترکیب با یک نظام پلیسی می تواند موجودیتی واقعی داشته باشند. آنارشیزم کوششی است برای پیرایش لیبرالیزم از پلیس. اما درست به همان شکل که اکسیژن خالص را نمی توان استنشاق کرد،

لیبرالیزم هم بدون فعالیت های پلیس به منزله ی مرگ جامعه است. آنارشیزم، که سایه ی مضحکی از لیبرالیزم بیش نیست، روی هم رفته در سرنوشت لیبرالیزم شریک بوده است. تکامل تضادهای طبقاتی همان طور که لیبرالیزم را کشته است، آنارشیزم را هم به هلاکت رسانده است. آنارشیزم هم مانند هر فرقه ی دیگری که تعالیم خود را نه بر مبنای تکامل واقعی جامعه ی بشر، بلکه بر اساس مبالغه در یکی از خصوصیات جامعه ی بشر، و تقلیل آن خصوصیت تا سرحد پوچی محض، استوار می کنند، درست در لحظه ای که تضادهای طبقاتی به نقطه ی جنگ یا انقلاب می رسند مثل حباب صابون در فضا می ترکد. آنارشیزم به شکلی که به وسیله ی کروپوتکین عرضه شد، شیخ وارترین شیخ موجود در کنفرانس دولتی بود.

در اسپانیا، مهد کهن باکونینیزم، آنارکوسندیکالیست ها و آنارشییست های "ویژه" یا ناب، با دنباله روی از روش پرهیز از سیاست، عملاً مشغول تکرار سیاست منشویک های روسیه هستند. این منکران گزافه گوی دولت، به محض آن که زور رنگ عوض می کند در برابرش کرنش می کنند. آن ها که همیشه طبقه ی کارگر را از وسوسه ی قدرت برحذر می دارند، با از خودگذشتگی خاص خود از قدرت بورژوازی "چپ" حمایت می کنند. آن ها در عین ناسزاگویی به فائقاریای پارلمانتاریزم، اوراق رأی جمهوری خواهان خرده پا را به دست پیروان خود می دهند. انقلاب اسپانیا به هر شکلی گسترش بیابد، کار آنارشیزم را برای همیشه خواهد ساخت.

پلخانوف، که با استقبال بسیار گرم تمامی کنفرانس رو به رو شد. چپ گراها به افتخار رهبر قدیم خود کف زدند، و راست گراها به افتخار متحد جدیدشان- باری پلخانوف نماینده ی آن مارکسیزم روسی اولیه ای بود که چشم اندازش با

گذشت زمان در سرحدات آزادی سیاسی متوقف شده بود. در نظر بلشویک ها انقلاب تازه شروع شده بود، در نظر پلخانوف انقلاب خاتمه یافته بود. پلخانوف ضمن ترغیب کارخانه دارها به "جستن راهی برای مصالحه با طبقه ی کارگر،" به دموکرات ها اندرز داد که: "بی تردید ضروری است که شما با نمایندگان طبقه ی بازرگان و کارخانه دار به توافق برسید." پلخانوف برای آن که عبرت دهشت ناکی به دیگران داده باشد، به "خاطره ی غم انگیز لنین" اشاره کرد و تذکار داد که لنین چنان در سرایش انحطاط سقوط کرده بود که طبقه ی کارگر را "به تصرف فوری قدرت سیاسی" فرا می خواند. "کنفرانس هم درست برای همین تذکارها، و برحذر داشتن طبقه ی کارگر از مبارزه برای کسب قدرت، به پلخانوف احتیاج داشت. پلخانوف واپسین جوشن انقلابیون را در آستانه ی انقلاب از تن به درآورده بود.

عصر همان روزی که فرستادگان "تاریخ روسیه" سخن گفته بودند، کرنسکی سکوی خطابه را به نماینده ی اتاق کشاورزی و اتحادیه ی پرورش اسب سپرد. این شخص هم که باز کروپوتکین نام داشت، عضو دیگری بود از خاندان شاهی اصیلی که اگر شجره نامه شان را باور کنیم بیشتر از رومانوف ها در تاج و تخت روسیه ذیحق بودند. این اشراف زاده ی فنودال اعلام کرد که: "من سوسیالیست نیستم، گرچه برای سوسیالیست اصیل احترام قائلم. اما وقتی این دست اندازی ها و دزدی ها و خشونت ها را می بینم، ناچار می شود بگویم... حکومت باید افرادی را که خود را به سوسیالیسم می چسبانند وادار کند که از بازسازی کشور دست بردارند." این کروپوتکین ثانی، که آشکار چرنوف را هدف گرفته بود، اعتراضی به سوسیالیست هائی از قبیل لوید جرج یا پوانکاره نداشت. کروپوتکین سلطنت طلب هم هم راه با

ضدخانوادگی خود، یعنی کروپوتکین آنارشویست، زیمروالد و مبارزه ی طبقاتی و غضب اراضی- همه ی این چیزها را عادتاً "آنارشی" می نامید- را محکوم کرد و خواستار اتحاد و پیروزی شد. متأسفانه از اسناد موجود معلوم نیست که آیا این دو کروپوتکین برای یکدیگر کف زدند یا خیر.

در این کنفرانس مملو از نفرت، آن قدر درباره ی وحدت حرف زدند که وحدت ناچار شد دست کم یک ثانیه در قالب دست دادن های گریزناپذیر سمبولیک متبلور شود. روزنامه ی منشویک ها این واقعه را با کلماتی وجدآمیز چنین روایت کرده است: "در خلال سخن رانی بوبلیکوف، واقعه ای رخ داد که بر همه ی اعضای کنفرانس تأثیری عمیق نهاد... بوبلیکوف، گفت: دیروز یکی از رهبران ارجمند انقلاب، یعنی آقای تزرتلی، دست خود را به سوی دنیای کار و تجارت دراز کرد، و من می خواهم او بداند که آن دست در هوا معلق نخواهد ماند..." به مجرد اتمام سخن رانی بوبلیکوف، تزرتلی جلو آمد و با بوبلیکوف دست داد. غریو هلهله تالار را فرا گرفت.

چقدر هلهله! اندکی بیش از اندازه. یک هفته پیش از وقوع صحنه ای که هم اکنون شرحش گذشت، همین بوبلیکوف، از اربابان بزرگ راه آهن، در یکی از کنگره های صاحبان صنایع برعلیه رهبران شورا فریاد برآورده بود که: "مرگ بر نادرستان و جاهلان باد، مرگ بر همه ی کسانی باد که ما را به سوی ویرانی سوق دادند!" و ظنین کلمات او هنوز در فضای مسکو شنیده می شد. ریازانوف، مارکسیست کهنه کار، که به عنوان یکی از نمایندگان اتحادیه های کارگری در کنفرانس شرکت جسته بود، بسیار به موقع بوسه ی لامورت اسقف لیون را به یاد آورد- "آن بوسه ای که مابین دو بخش از مجلس ملی مبادله شد- نه مابین کارگران و بورژوازی، بلکه مابین دو بخش

از بورژوازی- و شما خود بهتر می دانید که درست پس از آن بوسه، مبارزه چنان شدتی گرفت که نظیرش قبلاً دیده نشده بود." میلی یوکوف با صراحتی نامعمول اعتراف می کند که این گردهمایی تا آن جا که به صاحبان صنایع مربوط می شد، "صادقانه نبود، بلکه برای طبقه ای که منافعش سخت به خطر افتاده بودند عملاً ضرورت داشت. دست دادن مشهور بوبلیکوف با تررتلی دقیقاً مبین این سازش مصلحت آمیز بود."

آیا اکثریت اعضای کنفرانس به نیروی دست دادن ها و بوسه های سیاسی اعتقاد داشتند؟ آیا آنان اصولاً به خود اعتقاد داشتند؟ احساسات آنان مثل نقشه هایشان متناقض بود. ناگفته نماند که در برخی از آن سخن رانی ها، به خصوص سخن رانی های بعضی از شهرستانی ها، هنوز آوای ضعیفی از نخستین شعف ها و امیدها و توهمات شنیده می شد. اما در کنفرانسی که نیمه ی چپش به سرخوردگی و سرشکستگی دچار بود و نیمه ی راستش به خشم، این پژواک روزهای مارس به نامه های عاشقانه ی زوجی می ماند که در دادگاه طلاقشان افشاء شده باشند. این سیاستمداران که به دیار سایه ها پیوسته بودند، می کوشیدند تا با تدابیر شبیح وار رژیم شیبیح وار را نجات دهند. نفس سرد و مرگ بار یأس بر فراز این انجمن "نیروهای زنده"، و این واپسین جولان محکومان، موج می زد.

ضمن حادثه ای که در آخرین لحظات کنفرانس اتفاق افتاد، معلوم شد که حتی در میان قزاق ها هم که الگوی وحدت و وفاداری به دولت به شمار می رفتند شکافی عمیق افتاده است. ناگانیف، افسر قزاق جوانی از میان هیئت نمایندگی شورا، اعلام کرد که قزاق های زحمت کش با کالدین هم صدا نیستند. او گفت که قزاق های جبهه به سرکردگان قزاق اعتماد ندارند. این نکته حقیقت

داشت، و از این رو بر ناسورترین زخم کنفرانس نمک پاشید. روایاتی که در این خصوص در روزنامه ها به چاپ رسیدند، حاکی از آنند که توفانی ترین صحنه های کنفرانس در همین مرحله رخ داد. نیمه ی چپ مشعوفانه برای ناگانیف کف زد و برخی فریاد کشیدند: "زنده باد قزاق های انقلابی!" نیمه ی راست هم خشمگین زبان به اعتراض گشود که: "به سزای این حرف خواهی رسید!" صدائی از میان افسرها هوار کشید: "مارک های آلمانی!" این کلمات، به رغم اجتناب ناپذیر بودنشان به عنوان واپسین برهان میهن پرستی، تأثیری مانند انفجار بمب ایجاد کردند. هیاهوی دوزخ آسا تالار را فراگرفت. نمایندگان شورا از جای خود برجهیدند، و با تکان دادن مشت های خود افسرها را تهدید کردند. برخی فریاد می زدند: "مفتن اند!" زنگوله ی رئیس جلسه یک بند زنگ می زد. "به نظر می رسید که تا لحظه ای دیگر زد و خورد آغاز خواهد شد."

پس از همه ی این رویدادها، کرنسکی در نطق اختتامی خود چنین گفت: "من معتقدم و حتی مطمئن هستم... که اینک ما یکدیگر را بهتر درک می کنیم، و اینک احترام بیشتری به یکدیگر می گذاریم..." ریاکاری رژیم فوریه اکنون به اوج نفرت انگیزی و بیهودگی و وقاحت رسیده بود. سخن ران که خود تاب تحمل چنین لحنی را نداشت، ناگهان در آخرین عبارات نطقش به تهدیدهای آمیخته به استیصال پرداخت. چنان که میلی یوکوف روایت کرده است: "کرنسکی با صدای مقطعی که بین جیغ های جنون آمیز و نجوای اسف ناک نوسان می کرد، به تهدید دشمنی موهوم پرداخت، ضمن آن که با چشم های مشتعل آن دشمن موهوم را در سراسر تالار مجدانه جستجو می کرد..." میلی یوکوف بهتر از هر کس دیگری می دانست که آن دشمن،

موهوم نبود. کرنسکی ضمن هذیان هایش گفته بود: "بدانید ای شهروندان سرزمین روس که امروز دیگر من به عالم رویا فرو نخواهم رفت.. باشد که قلب من به سنگ تبدیل شود... باشد که همه ی آن گل ها و رویاهای بشریت بخشکند. (صدای زنی از قلب تالار: "نمی توانی. قلبت اجازه نخواهد داد.") من کلید قلب خود را به دور دست ها خواهم افکند. و فقط به کشور خواهم اندیشید."

تالار بهت زده شده بود، و این بار هر دو نیمه ی آن بهت زده شده بود. در آن نمایش اسف ناک، سمبول اجتماعی کنفرانس دولتی نقش خود را با تک گویی غیرقابل تحملی تمام کرده بود. صدای آن زن، که در دفاع از گل های قلب از سینه برآمده بود، به فریاد کمک می ماند، و به علامت استمدادی از سوی انقلاب بی خونریزی، آفتابی، و مسالمت آمیز فوریه شباهت داشت. سرانجام پرده ی کنفرانس دولتی فرو افتاد.

ترجمه: سعید باستانی

منبع: انتشارات فانوس چاپ اول، تهران، آبان ماه ۱۳۶۰

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۶۱۳۸